توحيد و شرك

نقد كوتاهي بر رسول جعفريان

به قلم:

عبدالله حيدري

بسم الله الرحمن الرحیم

خوانندۀ عزیز وگرامی! سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد، به امید آنکه خداوند منان من وشما و سایر بندگانش را جزو کسانی بگرداند که همۀ سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند. چند مطلب را خدمت شما عرض می کنم:-

مطلب اول

تحقيق در انتخاب عقيده

خداوند حکیمِ دانا و قادرِ توانا با مهربانی بیش از حدّی که بر بندگانش دارد لطف و عنایت فرموده و در کتاب عزیزش چنین نورافشانی می کند:

ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﭼ )الزمر: ١٧ – ١٨)

«مژده بده بندگان مرا، کسانی که همۀ سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند».

به به! چه صفت و ویژگی زیبایی دارند بندگان خدا، که از خواندن و شنیدن ابایی ندارند، زیرا به آنان عقل سالم و قوای مدرکۀ بیداری مرحمت و عنایت فرموده که:

ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮛ ﭼ (الأنفال: ٤٢)

«تا كسى كه نابود شده است، از روى دليل نابود شود و كسى كه زندگى يافته است از روى دليل زنده ماند».

که درک حقیقت و رسیدن به عمق و ژرفای معرفت خود نه تنها زندگی که زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ابدی است، به همین دلیل است که قرآن می فرماید:

ﭽﮠ ﮡ ﮢﭼ (البلد: ١٠).

«ما دو راه (هدایت و ضلالت) را به انسان نشان دادیم».

آری، خداوند مهربان دو راه را به انسان معرفی کرده و فراتر از آن تمام اسباب و امکانات رسیدن به راه راست را هم برایش فراهم کرده: ﭽﯳ ﯴ ﯵﭼ (الإنسان: ٣). «ما راه را به او بنمودیم». لذا این انسان با درک و شعور و آگاهی مسیرش را خود انتخاب می کند ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ یا شکر گذار شده و به راه هدایت و سعادت خواهد رفت و یا اینکه کفران نعمت کرده و از صراط مستقیم دور خواهد شد:

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (الأنعام: ١٥٣).

«این راه، راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید واز راه های باطل پیروی نکید که شما را از راه خدا پراگنده می سازد، اینها چیزهایی است که خداوند شما را به آن توصیه می کند تا پرهیزگار شوید».

پس احساس و انگیزه حق جویی و حق طلبی و تحقیق و بررسی علمی و عقلانی در مباحث اعتقادی نه تنها مهم که واجب عینی است، و هر مسلمان باید دلائل و براهین مسلمان بودن و معتقد بودن به تمام اصول اعتقادی اش را بداند و شخصا مسلمان باشد نه مسلمان زاده، زیرا این عقیده است که انسان را به سعادت و خوشبختی دائم یا خسارت و شقاوت ابدی سوق می دهد، ﴿ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ﴾ (المدثر: ٣٨). «هر کسی در گرو اعمال خودش قرار دارد»، مسائل اعتقادی مانند جزئیات فقهی نیست که انسان از پیشنماز محلش بپرسد یا از یک مرجع فقهی تقلید کند، و در اینگونه مسائل که توحید و یکتا پرستی (که فرق می کند با خدا پرستی) در رأس آنها است، باید انسان با اراده و آزاد و مستقل باشد نه مانند کسانی که قرآن در بارۀ آنان می فرماید:

ﭽﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ (البقرة: ١٧٠).

«و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود از آنچه‌ خدا نازل‌ كرده‌ است‌ پيروي‌ كنيد، ‌گويند نه‌ بلكه‌ از چيزي‌ كه‌ پدران‌ خود را بر آن‌ يافته‌ايم، پيروي‌ مي‌كنيم‌. آيا هرچند نياكانشان‌ چيزي‌ را درك‌ نمي‌كرده‌ و به‌ راه‌ صواب‌ نمي‌رفته‌اند [باز هم‌ درخور پيروي‌ هستند؟ آخر پدرانشان‌ در گمراهي‌ آشكاري‌ بوده‌اند]»، پس‌ آيا اگر راه‌ و رسم‌ پدران‌ از عقل صحيح‌ و نقل‌ صريح‌، يعني‌ از سرچشمه‌ خرد و هدايت‌ آسماني‌ بي‌بهره ‌باشد ، باز هم‌ بايد كوركورانه‌ از آنان‌ پيروي‌ كرد؟

ﭽﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ (لقمان: ٢١).

«و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود: از آنچه‌ خدا نازل‌ كرده‌ پيروي ‌كنيد [آنها به‌ تقليد محض‌ تمسك‌ ورزيده‌ و] مي‌گويند: نه‌ بلكه‌ از چيزي‌ كه‌ پدرانمان‌ را بر آن‌ يافته‌ايم‌ پيروي‌ مي‌كنيم‌ حتي‌ اگر شيطان ‌آنان‌ را به سوي‌ عذاب‌ سوزان‌ فراخواند؟».

گويي‌ حق‌ تعالي‌ مي‌فرمايد: آيا از پدرانشان ‌در شرك‌ پيروي‌ مي‌كنند، حتي‌ اگر شيطان‌ عقيدۀ‌ فاسد شرك‌ را براي‌ پدرانشان‌ آراسته‌ باشد و در نهايت‌، آنان‌ را به‌ شرك‌ درافگنده‌ و بدين‌گونه‌ وارد جهنم ‌سوزان‌ كرده‌ باشد؟ پس‌ در صورتي‌كه‌ حال‌ و وضع‌ اين ‌چنين‌ باشد، پيروي‌ از پدران‌ چه‌ معني‌ و چه‌ توجيهي‌ دارد؟ و اين‌ منع‌ صريحي‌ از تقليد در اصول‌ عقيده ‌است.

پس انسان نباید در اینگونه مسائل مقلد و پیرو پدر و مادر و شیخ و مرجع و دیگران باشد، آیاتی که در این زمینه آمده در قرآن کریم فراوان است که می توانید به آنها مراجعه کنید (عنکبوت 12- بقره 167 - اعراف 3- محمد 3 و 28 و...). و در پایان این مطلب آیه 20 و 21 سوره متبرکه یاسین و آیه 28 سوره غافر را خدمت شما عزیزان و سروران یاد آور می شویم که می فرماید:

ﭽﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ (يس: ٢٠ - ٢١).

«و از آخر‌ شهر، مردي‌ دوان‌ دوان‌ آمد، گفت: اي‌ قوم‌ من،‌ از اين‌ فرستادگان‌ پيروي‌ كنيد، از كساني‌ پيروي‌ كنيد كه‌ از شما هيچ‌ مزدي‌ نمي‌خواهند و خود نيز راه ‌يافته‌ اند».

آن مرد مؤمن که ایمانش را پنهان می کرد (دقت کنید) گفت:

ﭽﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮝ ﭼ (غافر: ٢٨).

«و مردي‌ مؤمن‌ از آل‌ فرعون‌ كه‌ ايمان‌ خود را نهان‌ مي كرد،‌ گفت‌: آيا مردي‌ را مي‌كشيد كه‌ مي‌گويد: پروردگار من ‌الله است‌ و مسلماَ براي‌ شما از سوي‌ پروردگارتان‌ معجزاتي‌ هم‌آورده‌ است؟»!.

پس ایمان و عقیده را باید با تلاش و تحقیق بدست آورد نه اینکه چشم بسته به دنبال دیگران حرکت کرد.

مطلب دوم

غلو و افراط

از بارزترین ویژگی های اسلام، اعتدال و میانه روی است که نقطه مقابل و معارض آن افراط و تفریط (از حد گذشتن و کوتاهی کردن) است، پس اسلام واقعی خط میانه و وسط، بدور از هرگونه افراط و تفریط است، علت گمراهی یهود و نصاری هم افراط و تفریط بوده، سرباز خوب و با انضباط کسی است که صد در صد مطیع دستور افسر مافوقش باشد، نه فضولی و حرکات خود سرانه، و نه سستی و تنبلی هیچکدام در ارتش، رضایت فرماندۀ مافوق را جلب نمی کند، بله قربان، چشم قربان، و بدون چون و چرا، زیرا در ارتش چرا نیست، در نظام بندگی طبعاً چرا نیست و فضولی و تنبلی ممنوع است، هرچه دستور آمد همان درست است، معمولاً فضولی از روی دوستی پیدا می شود که یهود از شدت دوستی شان به پیامبرشان حضرت عُزیر گفتند: (نعوذ بالله) عُزیر پسر خداست!! و نصاری از شدت دوستی شان به حضرت مسیح گفتند: عیسی پسر خداست!!.

ﭽﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ (التوبة: ٣٠).

«و يهود گفتند: عزير پسر خداست‌ و نصاري‌ گفتند: مسيح‌ پسر خداست‌، اين‌ سخن‌ آنان‌ است‌ به‌ دهانهايشان‌ به‌ سخن‌ قومي‌ تشبه‌ مي‌جويند كه‌ پيش‌ از اين‌ كافرشدند، خدا آنان‌ را كشد، چگونه‌ از توحيد بازگردانده‌ مي‌شوند؟».

ریشۀ شرک از همینجا شروع شده، پس از غرق شدن تمام مخلوقات جاندار در زمان حضرت نوح عده ای که با آن حضرت در کشتی بودند همه مؤمن و موحد بودند و شرکی وجود نداشت، پس این شرک از کجا آمد؟ شرک از اینجا پیدا شد که شیطان عده ای از مؤمنان پاک دل را فریفت و قانع شان کرد که برای بعضی از شخصیتهای نیک و صالحی که به دلیل ایمان و تقوایشان مورد محبت آنان قرار گرفته بودند، مجسمه بسازند تا یاد و خاطره آنها بدینوسیله گرامی داشته شود! کم کم محبت آن صلحاء و نیکوکاران جای خودش را به محبت مجسمه ها و سنگ و چوبهایی داد، که از آنها مجسمه ساخته شده بود! و کم کم داستان توسل و شفاعتِ نادرست (دقت کنید) به میان آمد، و رفته رفته ترس ها و امیدها و آرزوها و اشک ها و نذرها و دعا ها و کمک خواستن هایی که مخصوص خدا بود، نثار این مجسمه های صلحاء و مردگان گردید! و سرانجام کار به جای کشید که دیگر همه چیز عوض الله قادر متعال از این سنگها و چوبهای بی جانی که در ابتدا گویا رمز و شعار توحید و خدا پرستی و تقوا بودند خواسته می شد!.

آری، دیگر نام الله اگر بُرده هم می شد قدرت و صفتی برایش قائل نبودند: ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ (نوح: ٢٣ – ٢٤).

«و گفتند هرگز خدايان‌ خود را ترك‌ نكنيد و هرگز ود و سواع‌ و يغوث‌ و يعوق‌ و نسر را ترك‌ نكنيد. و هر آينه‌ بسياري‌ را گمراه‌ كردند و (پروردگارا) بر ستمكاران‌ جز گمراهي‌ نيفزاي‌».

محمد بن‌كعب‌ مي‌فرمايد: ود و سواع‌ و يغوث‌ و يعوق‌ و نسر، نام‌ اشخاص‌ صالحي‌ بود كه‌ در فاصله‌ زماني‌ ميان‌ آدم‌ و نوح إ مي‌زيستند. و نحوۀ پرستششان‌ اين‌گونه‌ بود كه،‌ بعد از درگذشت‌ آنان‌، گروهي‌ به ‌ميان‌ آمدند كه‌ در عبادت‌ حق‌ تعالي‌ به‌ آنان‌ اقتدا كردند، پس‌ ابليس‌ به‌ آنان‌ گفت‌: اگر تمثال‌ آنها را به ‌تصوير بكشيد، عبادت‌ به‌ شيوه ايشان‌ براي‌ شما نشاط آورتر و شوق ‌انگيزتر است. پس‌ آنها چنين‌ كردند. سپس‌ بعد از آنان‌ گروهي‌ ديگر آمدند و ابليس‌ به‌ آنان‌ گفت‌: كساني‌ كه‌ قبل‌ از شما بودند، اين‌ تصاوير را مي‌پرستيدند، شما نيز چنين‌ كنيد. لذا پرستش‌ بتان‌ از همان‌ وقت‌ آغاز شد و اعراب‌ نيز بعدا آن ‌بتان‌ را به‌ پرستش‌ گرفتند! چنانكه‌ **ود**: بت‌ قبيله‌ كلب‌ بود، **سواع**:‌ بت‌ قبيله‌ هذيل، **يغوث**:‌ بت‌ قبيله‌ قطيف‌ يا مذحج، **يعوق**:‌ بت‌ قبيله‌ همدان‌ و **نسر**: بت ‌قبيله‌ حمير. البته‌ اعراب‌ بتان‌ ديگري‌ نيز داشتند كه‌ مهمترين‌ آنها عبارت‌ بود از **لات‌**: بت‌ قبيله‌ ثقيف‌ در طائف، **عزي**‌: بت‌ قبيله‌هاي‌ سليم‌ و غطفان‌ و جشم‌، **مناة‌**: بت‌ قبيله‌ خزاعه، **اساف‌ و نائله‌** و **هبل**‌: بت‌ مردم‌ مكه. و چون‌ هبل‌ در نزد آنان‌ بزرگترين‌ بتان‌ بود پس‌ آن‌ را بر فراز كعبه‌ نهادند([[1]](#footnote-1)).

مشرکین مکه هم نمی گفتند خدایی وجود ندارد بلکه مقصود اصلی از دید آنان هم الله بود، اما استدلال می کردند و می گفتند: ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮩ ﭼ (الزمر: ٣). «و گفتند: ما آنها را جز براي‌ اين ‌كه‌ ما را به ‌الله نزديك‌ كنند، نمی پرستیم».

همین منطق و استدلالی که امروز مطرح می شود: ما که گنهکاریم نزد خدا آبرویی نداریم این بزرگان هستند که سفارش ما را پیش خدا می کنند. (تفصیل این مطلب را ان شاء الله مفصل تر در جای دیگر خواهیم نوشت).

مطلب سوم

دشواری دعوت توحيد

عجیب این است که وقتی کسی امثال آیت الله شریعت سنگلجی (که رحمت خدا بر او باد) می آید و سخن از توحید و یکتا پرستی می زند با هزاران تهمت و افتراء و آزار و اذیت و زخم زبان روبرو می شود، بعید نیست این سنت الهی است، همه پیامبران و امامان و مصلحان در طول تاریخ همین راه را پیموده اند، آیا تا کنون اندیشیده اید و از خود پرسیده اید؟ که نوح با 950 سال! تلاش شبانه روزی! چرا 95 نفرهم با ایشان همراه نشد؟ علت دشمنی مردم با آن پیامبر الهی و آن مرد بزرگ و صالح چه بود؟ چرا آزار و اذیتش می کردند؟ علت دشمنی آذر بت تراش پدر ابراهیم بت شکن با آن پیامبر أولوالعزم و موحد راستین چه بود؟ چرا با فرزندش سر دشمنی برداشته بود؟! علت دشمنی فرعون با موسی کلیم الله که او و همسرش، او را از دریا یافته بودند و در خانه شان پرورش داده و بزرگش کرده بودند چه بود؟! علت عداوت و دشمنی و عناد مردم قریش با حضرت محمد مصطفی که مانند همه پیامبران الهی شخصیتی امین و خوش اخلاق و شناخته شده بودند چه بود؟! با ایشان چه دشمنی داشتند؟ این رسول مکرم و معظم و نور چشم همه عالم که می فرمایند: »لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ وَلَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذَى أَحَدٌ وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَمَا لِي وَلِبِلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُوَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ«([[2]](#footnote-2)).

«براستی در راه خدا آنقدر ترسانده شده ام که هیچ کس ترسانده نشده، و آنقدر در راه خدا اذیت شده ام که هیچکس اذیت نشده، سی(30) شبانه روز بر من چنین گذشته که من و بلال غذایی که یک مخلوق زنده بتواند بخورد را نداشتیم مگر مقدار اندکی که احیاناً بلال زیر بغلش نگه می داشت»!!.

علت این آزار و اذیت چه بود؟ چه مشکلی وجود داشت که آن فضای خانوادگی و محبت و صمیمیت بنی هاشم و بنی عبد المطلب به فضای عداوت و دشمنی مبدل شد؟

سرور گرامی و خواهر و برادر عزیز! آیا تا کنون فکر کرده اید و اندیشیده اید که شخصیتی به بزرگواری و متانت و امانت و صداقت و عظمت اخلاق و صاحب همه کمالات ممکنه بشری مانند حضرت رسول گرامی که از همه پیامبران و فرشتگان هم افضل بودند، چرا سبب دشمنی و خصومت و عداوت و رنجش جامعه و حتی افراد خانواده با یکدیگر گردیدند؟! عمو و پسر عمو و صدها قوم و خویش و اقارب دیگر ایشان چرا با آن حضرت سر دشمنی برداشتند؟! علت و انگیزه چه بود؟! فکر نکنم برای شما عزیزانی که با فرهنگ اسلام آشنایی دارید، نیازی به دقت زیاد باشد که بفرمایید: تنها علت و انگیزۀ این مشکل و چالش فقط «توحید و یکتا پرستی» بوده است.

پس دین حق و اسلام خالص و بی شائبه اولین پژواکی که در هر جامعه ایجاد خواهد کرد کشیدن خط قرمز در جبهه اعتقادات است، و خیلی طبیعی است در جامعه ای که آلودگی های اعتقادی و اخلاقی وجود داشته باشد (که قطعا وجود دارد، اگر وجود نداشت نیازی به پیامبر و مصلح نبود) این خط فاصل قرمز در آغاز غوغایی به پا خواهد کرد، زیرا که صاحب این رسالت که ظاهراً بر خلاف جهت آب حرکت می کند و می خواهد مسیرِ نه یک جوی کوچک آب، که مسیر اقیانوس عظیم مردمی را عوض کند از دید همگان، جز عقلایی که منطق و استدلال و توجیه او را درک کنند متهم شناخته می شود! ابتداء او را دیوانه می خوانند ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (الحجر: ٦). «قطعا تو دیوانه ای»! به او تهمت ها می زنند اگر کار برد و تأثیر دعوت او را مشاهده کنند، او را شاعر و ساحر می خوانند که گویا با قدرت کلام و دیگر قوای جاذبه اش افرادی از آنانرا زیر تأثیر می آورد! اگر بدینوسیله هم کنترل نشد در صدد کشتنش بر می آیند! چنانکه شب هجرت اقدام به شهادت آن حضرتنمودند! اگر این طرح هم موفق نشد با او و پیروانش جنگ آغاز می کنند، همۀ این تلاشهای نافرجام به این دلیل است که آنها این پیامبر و مصلح و دعوتگر را تنها فکر می کنند، و صرفا بر اساس اسباب مادی با او معامله میکنند! غافل از اینکه این دین خالص و توحید و یکتا پرستی ذات الله متعال، پشتوانه غیبی دارد، که با اسباب مادی و ظاهری هر چند نیرومند و گسترده هم باشد نمی توان آنرا از پای در آورد، صاحب این دعوت مأمور رساندن پیام است او فقط رسول و نبی (یعنی فرستاده شده و خبر دهنده) است، دعوت، متعلق به ذاتی است که خودش معبود و مقصود این دعوت است، و خودش هم قادر به حفاظت از دعوت و دعوتگران.

در دعوت رسول گرامی اگر ملاحظه کنید تمام این مراحلی که به آن اشاره شد تکرار گردید، و مخالفان دعوتش تمام حربه های ممکن را علیه ایشان و یارانشان به کار بردند، سرانجام کار به جایی کشید که برای سرکوبی این دعوت امپراطوری ها به میدان آمدند اما خداوند فرموده بود:

ﭽﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ (التوبة: ٣٣).

«خداوند ذاتی است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و دین راستین فرستاده است، تا این دین را بر همه ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان نپسندند».

و به قول سعدی شیرازی:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

پس دعوتِ توحید و یگانه پرستی (که غیر از خدا پرستی صرف است) دعوت به دین و اسلام خالص است ﭽﮆ ﮇ ﮈ ﮉﭼ (الزمر: ٣). «خبردار! که دین خالص مخصوص الله است». این دعوت هر زمانی، در هر جامعه ای که آغاز شود قطعا مرز بندی می کند، لذا از نامهای کتاب خداوند متعال «قرآن» و «فرقان» است که به معنی فرق کننده بین حق و باطل است.

مطلب چهارم

اهميت دعوت توحيد

باطل شاخ و دم ندارد که افراد جامعه ای ادعا کنند در میان ما باطل وجود ندارد، انکار این امر مثل این است که افراد جامعه ای ادعا کنند در میان آنان بیماری وجود ندارد، هر جاییکه انسان وجود داشته باشد بیماری هم وجود دارد، پس هر جایی که انسان زندگی کند دین و گرایشات دین هم بطور طبیعی وجود دارد، اینکه روحیه فطری دین داری در مردم به کدام سو سوق داده شود، بستگی به عملکرد نخبگان دارد که نخبگان هر جامعه، آحاد جامعه را یا به اصلاحات فرا می خوانند یا اینکه خودشان هم با موج مردمی در جامعه همسو می شوند و همانند عموم مردم، یا بیماری های اعتقادی و اخلاقی جامعه را درک نمی کنند و اگر درک کنند جهت اصلاح آن اقدام نمی کنند، که این وضعیت در هر جامعه ای وجود داشته باشد فاجعه ببار خواهد آورد. و خداوند متعال همواره برای جلوگیری از اینگونه فجایع اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی پیامبران و مصلحان را می فرستاده است، که مردم را از هلاکت و بدبختی نجات دهند.

اینک که ما به لطف و فضل و توفیق خداوند متعال افتخار یافته ایم که جزو امت آخرین پیامبر باشیم پس اصلاح جامعه مسئولیت همه (هر کس در حد توانش) بویژه علمای آگاه و بیدار جامعه است، مسئولیت همه گفتیم، زیرا که این امت به ویژگی خاصی توصیف شده است:

ﭽﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪﭷ ﭼ (آل عمران: ١١٠).

«شما بهترين‌ امتي‌ هستيد كه‌ براي نفع ‌مردم‌ بيرون‌ آورده‌ شده‌ ايد،‌ به‌ معروف‌ امر مي‌كنيد و از منكر نهي‌ مي‌نماييد و به‌ خدا ايمان‌ داريد».

ﭽﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ (آل عمران: ١٠٤).

«و بايد از شما گروهي‌ باشند كه‌ به‌ خير دعوت‌ كنند و به‌ كار پسنديده‌ امر و از كار ناپسند منع‌ كنند و آن‌ گروه‌ (يعني‌: گروهي‌ كه‌ به‌ فريضه‌ امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر قيام‌ كنند) ايشانند رستگاران‌**».**

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ (فصلت: ٣٣). «و کیست به اعتبار سخن گفتن بهتر از آن کسی که مردم را به سوی خدا بخواند و عمل نیک انجام دهد و بگوید: من هم یکی از مسلمانان هستم».

در حدیثی که نعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روايت نموده ايشان فرموده اند: »مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنْ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا«([[3]](#footnote-3)).

«مثال کسی که حدود و قوانین الله را رعایت می کند و مثال کسی که رعایت نمی کند مانند آن گروهی است که سوار بر کشتی اند، و از طریق قرعه بعضی ها در طبقۀ بالا و بعضی ها در طبقۀ پایین قرار دارند، هنگامی که آنهایی که در طبقۀ پایین هستند نیاز به آب پیدا می کنند به طبقه بالا می روند، و از آنجا آب بر می دارند، آنگاه با هم مشورت می کنند که رفتن مکرر به طبقۀ بالا باعث زحمت برای مسافرین است، لذا ما در طبقۀ خود در کشتی، سوراخی ایجاد کنیم و از دریا آب برداریم، چنانچه مسافرین طبقۀ بالا، مسافرین طبقۀ پایین را از این اقدام احمقانۀ شان باز ندارند و بگویند ما با آنها کاری نداریم، در نتیجه، کشتی غرق می شود و تمام سرنشینان آن هلاک و نابود می شوند ولی اگر آنها جلوگیری کنند، هر دو گروه نجات می یابند».

مطلب پنجم

توحيد مقصود آفرينش

مقصود از آفرینش زمین و آسمان و جن و انسان و فرشته و حیوان و همۀ موجودات این جهان هستی، توحید و یکتا پرستی ذات یگانه الله متعال است، یعنی ذات یگانه او را شناختن، و یکتا و یگانه دانستن، و تنها او را پرستیدن، و تنها از او کمک خواستن است. پس این جهان هستی جز برای اظهار حق و حقیقت و بلند شدن نام خداوند، آفریده نشده است. خداوند متعال در آیات متعددی این موضوع را بطور واضح و روشن و آشکار بیان نموده است.

ﭽﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ (الذاريات: ٥٦).

«من جنات و انسانها را، جز برای پرستش خودم نیافریدم».

پس هیچ مخلوقی هدف و مقصود آفرینش نیست نه پیامبر و نه امام و نه معصوم و نه سایر دوستان خدا، و به قول سعدی شیرازی:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پس هدف و مقصود خلقت و آفرینش این جهان هستی، فقط فرمانبرداری انسان از ذات متعال اوست. و بزرگترین و مهمترین فرمان او تعالی شناخت و پرستش اوست، شناختی که بندگانش او را یگانه و یکتا و بی نظیر و بی مانند و لا شریک بدانند، و پرستشی که تنها برای او باشد و هرگونه حاجت و نیاز و مشکل خود را تنها از بارگاه رحمت او بر آورده کنند، همان کاری که تمام پیامبران و امامان و اولیاء و صلحاء و علماء انجام می دادند و مردم را به سوی آن فرا می خواندند، از حضرت آدم تا پیامبر خاتم علیه الصلاة والسلام و همۀ صحابه و اهل بیت علیهم رضوان الله جز خداوند کسی را نپرستیده اند و بر

ای ذات متعال و یکتا و یگانۀ او شریکی نتراشیده اند، و به بهانۀ شفاعت و توسل و وسیله، حاجت شان را از غیر خدا نخواسته اند، پس بیاییم و ببینیم که آیا ما واقعا مؤمن حقیقی و پیرو آن بندگان مخلص و راستین الهی هستیم یا اینکه شیطان ما را می فریبد و شکار می کند؟! و نخواسته و ندانسته در وجود ما میکروب شرک و بدعت را تزریق می کنند، پس با هوشیاری و زیرکی و کمال آگاهی و دلسوزی به خود و آیندۀ خود و خانواده، باید خود و جامعه را با واکسن توحید و سنت، علیه هرگونه شرک و بدعت واکسناسیون کرد.

مطلب ششم

اهميت توحيد

پس وقتی هدف و مقصود کل این جهان هستی فقط توحید و یکتا پرستی هست می توان با کمی دقت و توجه به اهمیت این گوهر ناب، پی برد، توحیدی که تمام پیامبران الهی ‡ برای تبلیغ و معرفی او آمده اند تمام کتابهای آسمانی برای بیان حقیقت توحید آمده اند، هر پیامبری که آمده از لحظه بعثت تا هنگام وفات یا شهادت تنها مشغله و مسئولیتش دعوت به توحید و یکتا پرستی بوده است، رنجها کشیده و مشکلات فراوان تحمل کرده، اما ذره ای از دعوت به توحید و یکتا پرستی عقب نشینی نکرده است، اگر به عنوان نمونه سیرت رسول مکرم محمد مصطفی را ملاحظه کنید می بینید که از همان اولین روزهای بعثت پیشنهاد های مختلفی به ایشان عرضه شده مال و زن و ریاست وهر امتیازی که به نظر آنها مهم می آمد پیشنهاد کردند، اما پاسخ پیامبرِ توحید و یکتا پرستی چه بود؟

«به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارید از این دعوتم دست بر نخواهم داشت تا آنکه الله این دین را آشکار نماید یا آنکه در این راه جانم را از دست بدهم».

آری کار به مداهنه و سازش هم کشید گفتند: حالا که به کلی دست بردار نیستی معامله می کنیم یک روز تو بتهای ما را بپرست و یک روز ما خدای ترا؟!! پاسخ از آسمان آمد:

ﭽﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (الكافرون).

«بگو (پیامبر): اي‌ كافران‌، آنچه‌ شما مي‌پرستيد من‌ نمي‌پرستم و نه‌ شما مي‌پرستيد آنچه را‌ من‌ مي‌پرستم،‌ و نه‌ آنچه‌ را شما مي‌پرستيد من‌ پرستش‌ خواهم‌ كرد، و نه‌ شما پرستش‌ خواهيد كرد آنچه‌ را من‌ مي‌پرستم، دين‌ شما براي‌ خودتان‌ و دين‌ من‌ براي‌ خودم»‌.

و قرآن قبل از پاسخ دادن از نیت آنها پرده برداشت ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ (القلم: 9). «اینها می خواهند که تو سازش کنی تا آنها هم سازش کنند». اما نه پاسخ خیلی آشکار و محکم است: ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ اما پیامبر رحمت با این وجود از دعوت به توحید و یکتا پرستی دست بردار نیست.

ﭽﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ (الشعراء: ٣).

«شايد كه تو از آنكه [مردم‏] مؤمن نمى‏شوند، خود را به نابودى مى‏كشانى».

با نگاهی گذرا به زندگی رسول مکرم به روشنی در می یابیم که برسرآنحضرت چه مصیبتها آمد، بر سر صحابه جان فدای آنحضرت چه رنجها و مشقت ها آمده، داستانهای رنج و غمی که بویژه در دوران زندگی مکی بر سر این گروه کوچک مؤمن و موحد و یکتا پرست آمده در تاریخ بی نظیر است، داستان غم انگیز ابوبکر صدیق، بلال حبشی، عمار و سمیه و یاسر ، سفرِ طائف، محاصرۀ شعب ابی طالب و سایر مشکلات آن دوران، می رساند که ایمان و توحید و یکتا پرستی چه بهایی می طلبد، سرگذشت موحدان و یکتا پرستان را با پیامبر عزیز و معلم شفیقشان ملاحظه کنید که چگونه در دفاع از دین و آئین و قرآن و کیان اسلام و شخص حضرت رسول آن پیامبر نازنینشان چگونه عاشقانه دفاع می کردند، آری این محبت و ارادتِ ایمانی بود که از دشمنان دیروز عاشق و فدایی و سر بکف پروراند، که گفتند: ای رسول خدا ما همانند قوم موسی نیستیم که بگوییم: برو تو و پروردگارت بجنگید ما همین جا نشسته ایم، بلکه ما در کنار شما می جنگیم، به خدا قسم اگر دستور بفرمایید که خود را به دریا بیندازیم دریغ نخواهیم کرد! و ثابت کردند که در راه خداوند و دفاع از دین و کتاب و پیامبرخدا از همه چیزشان گذشتند، در غزوۀ احد جلو پیامبر عزیزشان ایستاده بودند که تیرهای دشمن به سر و سینه آنها بخورد! اما به بدن مبارک پیامبر عزیزشان اصابت نکند! آری اینها آرمان و فیلم و شعارهای زبانی و ریایی نیست بلکه قصه های عشق و ایمان، و حقایق روشنی است که بر پشتیبانی تاریخ با خط زرین و برجسته نوشته شده و همچون نور خورشید می درخشد، البته برای بینایانی که چشم و دل شان توان دیدن داشته باشد، که نا بینایان در روز روشن هم نابینایند. و برای هدایت و ارشادِ کسانی که چشم سر و بصیرت دل ندارند خورشید عالمتاب و نور افگن و ذره بین همه بیهوده و بی اثر است.

مطلب هفتم

خطر شرک

خداوند متعال در این جهان پهناور از این همه مخلوقی که آفریده هیچ چیزی را به اندازه شرک ناپسند نمی بیند، اگر به قرآن کریم نگاهی بیندازیم سخترین تعبیرات را در این موضوع دارد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الحج: ٣١).

«حقگرا و مخلص‌ و حنيف‌ باشيد و هيچ‌ گونه‌ شركي‌ را براي‌ خدا قرار ندهيد؛ (چرا كه)‌ هر كس‌ براي‌ خدا شريكي‌ قرار دهد، انگار (به‌ خاطر سقوط‌ از اوج‌ ايمان‌ به‌ حضيض‌ شرك‌) از آسمان‌ به‌ زمين‌ فرو افتاده‌ است‌ و پرندگان‌ (تكّه‌هاي‌ بدن‌) او را مي‌ربايند، يا اينكه‌ تندباد او را به‌ مكان‌ بسيار دوري‌ پرتاب‌ مي‌كند»!.

ﭽﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ (النساء: ٤٨).

«بيگمان‌ خداوند هرگز شرك‌ به‌ خود را نمي‌بخشد، (ولي‌) گناهان‌ جز آن‌ را از هر كس‌ كه‌ بخواهد مي‌بخشد؛ (زيرا) هر كه‌ براي‌ خدا شريكي‌ قائل‌ شود، گناه‌ بزرگي‌ را مرتكب‌ شده‌ و دروغ‌ بزرگي‌ را به‌ هم‌ بافته‌ است»‌!.

ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ (لقمان: ١٣).

«همانا شرك‌، ظلم‌ بزرگي‌ است‌».

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ (المائدة: ٧٢).

«بدون‌ شك‌، هر كس‌ شريكي‌ براي‌ خدا قرار دهد، خداوند بهشت‌ را بر او حرام‌ كرده‌ است‌ و جايگاهش‌ آتش‌ دوزخ‌ است‌، و ظالمان‌ (همان‌ كساني‌ كه‌ با شرك‌ به‌ خود ظلم‌ كرده‌اند) هيچ‌ يار و ياوري‌ ندارند»!.

پس با توجه به آيات مذکورة فوق درباره خطر شرک ملاحظه می کنيد که بعضی تعبيرات قرآن کريم در باره شرک چنين است.

کسی که به خدا شرک می ورزد مانند کسی است که از آسمان طوری بيفتد که هيچکس به او دسترسی پيدا نکند يا او را پرندگان لاشخوار بربايند و يا اينکه باد او را به جای بسيار دور دستی پرت کند.

کسی که به خدا شرک بورزد بزرگترين دروغ و افتراء را گفته است.

شرک ورزيدن به خدا بزرگترين ظلم و ستم است..

نتيجه شرک چيست؟

آتش دائم دوزخ، زيرا طبق آيات مذکوره هرکس به خداوند شرک بورزد خداوند بدون توبه هرگز او را نمی بخشد، بهشت بر او حرام می شود، جايگاهش دوزخ قرار می گيرد، و در اين جهان پهناور از اين شخص هيچکس بی عقل تر و کودن تر و احمق تر پيدا نمی شود، تمام اعمال او برباد می رود. و خداوند برای آنکه خطر اين بيماری رسوا کننده را آشکار تر بيان کند يک امر محال را فرض کرده است چيزی که در تصور هم نمی گنجد به نظر شما اين امر محال چه می تواند باشد که صرفاً تصور آن هم انسان را به کفر می کشاند!! اين امر محال شرک ورزيدن پيامبر موحد و دشمن شرک است.

ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ (الزمر: 65).

«(ای پيامبر و رسول من!) اگر توهم به خداوند شرک بورزی قطعا تمام اعمال تو برباد خواهد رفت و در آخرت از زيانکاران خواهی شد».

خدايا! چه می فرمايي! سرور و مهتر پيامبرانت محمد مصطفی را چنين خطاب می کنی؟! چه ميخواهی بفهمانی؟! اين فرض محال را چرا مطرح می کنی؟! حتماً موضوع خيلی جدی و خيلی حساس و خطرناک است! بله همينطور است چون موضوع به سادگی قابل فهم نيست، وقتی صحبت از شرک می شود منظور انکار خداوند نيست، منظور اين است که کسانی که خداوند را می شناسند و می پرستند احياناً يکی از صفات او تعالی را به شخص يا چيزی ديگری نسبت می دهند، بله مشرکين که منکر خدا نبودند منکر عظمت و قدرت خدا نبودند، منکر روزی دادن و حفاظت کردن خدا نبودند، دهها آيت در قرآت کريم می خوانيم که:

ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ (العنكبوت: 61).

«و اگر از آنان‌ بپرسي‌ چه‌ كسي ‌آسمانها و زمين‌ را آفريده‌ و خورشيد و ماه‌ را رام‌ كرده‌است‌؟ حتماَ مي‌گويند: خداوند! پس‌ چگونه‌ از راهِ توحيد برگردانده ‌مي‌شوند؟».

و آیات 63 سورۀ عنکبوت و 25 سورۀ لقمان و دهها آیۀ دیگر به همین معناست.

پس خالق هم الله، رازق هم الله، حافظ و نگهبان هم الله ، اينها چه گناهی کرده بودند که به آنها مشرک گفته می شد؟! گناهشان اين بود که می گفتند: اين بتهای ما به اجازۀ خدا به ما کمک می کنند، اينها نزد خداوند محبوب هستند، ما گنهکاريم اينها پيش خدا سفارش ما را می کنند، دقت کنيد لازم نيست که بت بی جان سنگی و چوبی شريک خدا قرار داده شود، احياناً پيامبران هم شريک خدا معرفی می شدند! مانند حضرت عيسی و حضرت عزير إ! مگر اينها پيامبر نبودند؟ موحد و مبلغ توحيد نبودند؟ مگر اينها مبعوث نشده بودند که مردم را از شرک نجات دهند اما از غلو و افراط و حماقت پيروانشان خود آنها نقطه تمرکز پرستش قرار گرفتند!! و پيروان جاهل و احمق شان عوض اينکه از آنها کمک بگيرند و با کمک و راهنمايي آنها خدا را به يکتايي بپرستند آمدند به پرستش خود پيامبران شروع کردند، بلکه بعضی با کمال پر رويي از پيامبر شان خواستند که: ﭽﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭼ (الأعراف: ١٣٨).

«مانند خدايان آنها برای ماهم خدايي تعيين کن». نعوذ بالله، پس لازم نيست که عابد و معبود، ساجد و مسجود هر دو گنهکار باشند، مسجود و معبود غير خدا هنگامی گنهکار می شود که در برابر اين شرک مشرکين خاموش بنشيند و به کردار آنها راضی باشد، به همين دليل می بينيم که پيامبران الهی و ائمة دين و علماء و صلحاء هميشه از غلو و افراط برحذر داشته اند، که مبادا مردم از نام نيک آنها سوء استفاده کنند و بازار شرک براه اندازند، جملۀ اميرالمؤمنين حضرت علی خيلی جالب است که در حكمت شماره 117 نهج البلاغه در باب پرهيز از افراط و تفريط در دوستى با امام می فرمايد:

«هَلَكَ فِيَّ رَجُلاَنِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ».

«يعنی در بارۀ من دو گروه هلاک می شوند يکی کسانی که دچار دوستی افراطی، (غلو) می شوند، و يکی کسانی که دچار دشمنی افراطی می شوند (دشنام مي دهند)».

برگرديم به آية کريمه که خداوند يکتا، شرک ناممکن را برای پيامبر فرض کرده است، چند نکته در اينجا قابل توجه است:

اول: اينکه خداوند خواسته از اين فرض محال خطر شرک را به ما گوشزد کند و اينکه حساسيت شرک به قدری هست که ممکن است هر وقت و در هر جامعه، هر چند که مردم مسلمان باشند شرک بوجود بيايد.

دوم: اينکه اگر شرک در اعتقاد کسی پيدا شد مثل اينکه شکوفه های بهاری باغ شما را تگرگ و ژاله و طوفان زده که همه چيز برباد خواهد شد ﴿ﯙ ﯚ﴾ «تمام اعمال تو برباد خواهد رفت».

سوم: اينکه ﴿ﯛ ﯜ ﯝ﴾ يعنی «قطعاً و يقيناً جزو گروه زيانکاران قرار خواهی گرفت». و زيانکار کسی است که نه تنها از تجارتش استفاده نبرده که در نتيجه شکستش، سرمايه هم از دست رفته و دار و ندارش را هم بايد بگذارد تا خسارت و زيانش را کمتر کند باز هم طلبکاران او را رها نمی کنند.

پس خطر شرک را بايد جدی گرفت و نبايد فريب غرور کاذب را خورد که شيطان بيايد و انسان را با همه خرافات و موهوماتی که در عقيده دارد بفريبد و دلش را به يک سری اعمال ظاهری و چه بسا بدعتهای ضد دين خوشحال نگهدارد که حاجی آقا، شما که ماشاءالله خيلی وضعت خوبه گروه ما، فرقه ما، مذهب ما خيلی خوبه، انواع و اقسام شرک و بدعت را هم با آخرين مدلهای نقاشی شده! انجام دهيم و نام دين و قرآن و اسلام ناب و فقه پويا و أئمه معصومين را هم بر آن بگذاريم! و خود را فرقه ناجيه! و منصوره! هم، بناميم و بدانيم و در عوض طلب گارهم باشيم و بقيه را مشرک و کافر و مرتد و ضد دين و اهل بدعت و غيره معرفی کنيم!

دين اسباب بازی نيست، تجارت و بازرگانی نيست، شطرنج و فوتبال نيست که با کلک سر خودی و بيگانه را کلاه بگذاريم! و امتياز بگيريم! اينجا دين و دينداری است يعنی مثل دانش آموز کلاس اول ألف و با را عيناً بايد مانند سرمشق معلم تمرين کنيم از روی خط معلم بنويسيم تا ياد بگيريم، اگر مشق اول و دوم را از روی سرمشق معلم نوشتيم و بعد که پايينتر آمديم، کم کم از روی مشق خودمان شروع به نوشتن کرديم به جايي نخواهيم رسيد، به اميد آنکه خداوند شرک و خطر شرک را از سر ما و جامعه اسلامی ما دور کند و ما را جزو بندگان مؤمن و موحد خودش بگرداند آمين.

پس خواننده گرامی برای اينکه اين مقدمه بيش از اين طولانی نشود وحوصله شما را نگيرد بخشی از آيات فراوانی که در باره خطر شرک آمده به شما معرفی می کنيم و شما خودتان زحمت مراجعه و تلاوت آيات مذکوره را با ترجمه فارسی آن بکشيد([[4]](#footnote-4)).

مطلب هشتم

علماء و اصلاحات ديني

در چنین وضعیتی مسئولیت علماء مضاعف است زیرا علماء وارثان پیامبران هستند پيامبر فرموده اند: »مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَاءً لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحِيتَانُ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظٍّ«([[5]](#footnote-5)).

«هر کس راهی بپیماید که در آن علمی (شرعی) بیاموزد خداوند او را به راهی به سوی بهشت خواهد برد و فرشتگان قطعاً بالهای خود را برای خوشنودی طالب علم – زیر پای او – پهن می کنند، و اهل آسمانها و زمین و حتی ماهی در دریا برای عالم طلب آمرزش می کنند، و فضل عالِم بر عابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است، و علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار به جای نگذاشته اند بلکه علم به جای گذاشته اند، پس هر کس آن علم را بگیرد حصۀ بزرگی را گرفته است».

پس علماء مسئولیت سنگینی به دوش دارند و خوشبختانه همیشه در هر جامعه عده ای را خداوند از میان علماء توفیق و جرأت و شهامت بیشتری عنایت می کند تا اینکه مسئولیت دعوت به توحید و یکتا پرستی (دقت کنید اضافه بر خدا پرستی) را به دوش گیرند و به اصلاحات اعتقادی و اخلاقی در جامعه بپردازند. در جامعه ما هم الحمدلله خداوند متعال طی چند دهۀ أخیر چهره های بارزی را از میان علماء برگزیده که با همت و شجاعت و فراست و سعه صدر و پشتکار و مجاهدت بی نظیر شان توانستند کار مهم اصلاحات دینی را آغاز کنند که طبعاً همه شان با همان دشواری های معمول روبرو شدند و صبر کردند که انشاءالله امیدواریم این بذرهای افشانده آنان روزی به ثمر نشیند و ما و نسل های آیندۀ ما شاهد جامعه ای توحیدی و متحد و منسجم در پرتو قرآن کریم و سنت صحیحه رسول مکرم و سیرۀ طیبه صحابۀ اخیار و اهل بیت أطهار رضوان الله علیهم أجمعین باشیم، این امید و آرزویی است که مؤلف بزرگوار این کتاب که یکی از طلایه داران و پیشگامان طرح عظیم اصلاحات دینی در چند دهۀ اخیر است در مقدمۀ این کتاب ارزشمند و بی نظیرش چنین می نگارد: (بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادتمند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند). ما هم امیدواریم.

از بارزترین این چهره‌های مصلح و مردان بزرگ می توان به این بزرگواران اشاره کرد:

* شریعت سنگلجی
* سید اسد الله خرقانی
* شیخ محمد خالص زاده
* حیدر علی قلمداران
* آیت الله سید ابو الفضل برقعی
* محمد جواد غروی اصفهانی
* سید مصطفی حسینی طباطبایی
* دکتر محمد صادقی تهرانی

آقای رسول جعفریان که فهرست این شخصیتها را به همین شکل و به همین ترتیب با معرفی مختصری در بارۀ هر کدام آورده.

معرفی نويسندة کتاب

ما جهت معرفی نويسندۀ اين کتاب ارزشمند دو معرفی نامه جديد و معاصر را خدمت شما سروران ارائه می کنيم:

اول: آقای حسين فعال عراقی که در «کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدين خرمشاهی درج گرديده است.

دوم: نوشته آقای رسول جعفريان در کتاب (جريان ها و سازمان های مذهبی- سياسی ايران).

مقالۀ اول که از آقای عراقی است عيناً چنين است([[6]](#footnote-6)):

محمد حسن شریعت سنگلجی، در سال 1310ق برابر با 1269 ش متولد شد، پدرش شیخ حسن پسر عموی شیخ فضل الله نوری بود نامبرده تحصیلات دینی خود را نزد پدر آموخت و سپس به مدرسه میرزا زکی از مدرسه های طلبه نشین معروف تهران در کوی سنگلج بود وارد شد.

همچنین در محضر اساتید زمان خود به تحصیل پرداخت و آخرین دوره فقه را در محضر حاج شیخ عبدالنبی نوری به اتمام رسانید. علم و حکمت و فلسفه را نزد میرزا حسن کرمانشاهی و عرفان را نزد میرزا هاشم اشکوری فرا گرفت. و همچنین در محضر درس شیخ علی نوری و شیخ فضل الله نوری تتلمذ کرد.

پس از آن به همراه برادرش شیخ محمد سنگلجی جهت تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در محضر دانشمندانی چون آقا ضیاء الدین عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی به تحصیل پرداخت، وی پس از بازگشت از نجف در سال1340ق به وعظ و تبلیغ مشغول شد.

شریعت سنگلجی در 53 سالگی در روز پنجشنبه 15 دی 1322 ش 1363هـ ق در گذشت. اثر قرآنی به جامانده از او عبارت است از کلید فهم قرآن.

از جمله شخصیتهای جنجالی در تفسیر قرآن در قرن حاضر سنگلجی است که تحت تأثیر سلفیه – که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایشهای نو حنبلی وهابیان بودند – و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود.

کلید قرآن نمونه ای از سبک و سلیقه قرآن شناسی اوست([[7]](#footnote-7)).

و اما مقالۀ آقای جعفريان که بخشی از يک مطلب کلی در باره این قبیل شخصيت هاست اينگونه شروع می شود([[8]](#footnote-8)):

شریعت سنگلجی: پدرش حاج شيخ حسن شريعت و جدش حاج رضا قلی در سلک علماء و فقهاء بودند. وی داراي نگرشی عقل گرايانه بود و به گمان خود با خرافات مبارزه می کرد؛ آنچه را که وی خرافه می خواند، همان چيزهایی است که وهابی ها آن را خرافه می دانند؛ به همين دليل حرکت وی نوعی وهابی زدگی جلوه می کرد. به نقل از دکتر محمد جواد مشکور گفته شده است که: وی زمانی از طرف ميرزا حسين خان مؤتمن الملک به حج رفت و همان سال با مطالعة آثار وهابی ها به اين روش مذهبی گرايش پيدا کرد. وی به لحاظ تفسيری هم تحت تأثير خرقانی بوده و از مجالس درس او بهره گرفته است. به هر روی فعاليت تبليغی آزاد وی در دورة رضاخان، از چشم روحانيون سنتی و مخالف با رضاخان- از جمله امام خمينی- پنهان نبود. کسانی که در محفل او حاضر می شدند، بيشتر تحصيل کرده های جديد بودند که علاقه به شنيدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دين داشتند.

او مجلسی در شب های پنجشنبه در مسجد حاج شيخ حسن سنگلجی داشت که تعدادی از مريدان در آن شرکت می کردند. اندکی بعد مسجد دار التبليغ اسلامی در جای همان مسجد در گذر تقی خان بناگرديد. به دنبال خرابی آن محل، دارالتبليغ ديگری در خيابان فرهنگ تهران ساخته شد. زمانی که وی در 15 دی ماه 1322 در گذشت در همين محل مدفون شد و بدين ترتيب زندگی 53 سالة وی پايان يافت. از وی دو فرزند با نام های محمد باقر و عبدالله بر جای ماند([[9]](#footnote-9)). گرايش کلی که اين قبيل افراد در تکيه به قرآن دارند، در وی نيز وجود داشت و افزون بر آن که مرتب محفل درس تفسير داشت، کتاب کليد فهم قرآن وی که در مقدمة آن اشاره به اين گرايش خود کرده حکايت از همين مطلب دارد.

نوشته ها و درس های وی در سال 1314 ش تحت عنوان «بيانات مصلح کبير» به چاپ رسيد.

يکی از بحث هاي مورد علاقة اين قبيل اشخاص، بحث از توحيد و شرک بود که پس از غلبة وهابی ها و رواج تبليغات آنان برضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زيارت قبور، به تدريج به اين سوی نيز سرايت کرده و مشکل شده بود. شريعت سنگلجی در همين راستا کتاب توحيد عبادت «يکتا پرستی» را نوشت. در مقدمة آن آمده است: بايد خون گريست! چنان اسلام تحريف شده و خرافات و اباطيل جای حقايق دين را گرفته که اگر کسی دين حقيقی را معرفی کند.... اين بيچاره واقف به حقيقت دين را تکفير می کنند، ادعای اين قبيل افراد آن بود که با حفظ تشيع، می بايد اين قبيل خرافات را از دين و مذهب زدود، زيرا ريشه در تشيع ندارد. کتابچة ديگری هم باعنوان (محو الموهوم وصحو المعلوم) در41 صفحه از ايشان در سال 1323ش در تهران چاپ شد که بايد در همين ارتباط مورد بررسی قرار گيرد. حسين قلی مستعان يکی از مريدان وی در مقدمة اين رساله، در بارة اين کتاب می نويسد: «مندرجات اين رساله با صراحتی کم نظير يک سلسله خرافات و مهومات را که صدها سال به وسيلة مفسرين و روحانی نمايان بی اطلاع، مؤلفين بی مايه و گويندگان جاهل يا مغرض در اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طبقة متوسط و عالی ريشه دوانيده، نابود می سازد».

کتابی با همين نام (محو الموهوم) در 400 صفحه از سيد اسدالله خرقانی که وی نيز کما بيش گرايش های روشنفکری وهابی گرايانه در دين شناسی داشته به کوشش آيت الله طالقانی به چاپ رسيده است. (نسخة چاپی آن در کتابخانه حسينيه ارشاد موجود است). يکی از آثار شريعت سنگلجی «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگيری به عمل آمد و امام به همين مطلب اشاره دارد.

مرحوم حاج شيخ عبدالکريم حائری از بابت اين که شريعت سنگلجی رجعت را انکار کرده، حاضر به تکفير او نشده نوشت که گرچه به خاطر کثرت اخبار، خود به آن معتقد است، اما آن را نه از اصول دين می شمرد و نه از اصول مذهب که «اگر فرضا کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دين يا مذهب شمرده شود». ايشان طرح اين قبيل مباحث را عامل «تفرقة کلمة مسلمين و ايجاد يک عداوت مضره بين آن ها» می دانست که فايدة ديگری ندارد([[10]](#footnote-10)).

طرح پرسش ها و شبهاتی در باره رجعت، سبب تأليف آثار متعددی در اين زمينه در دهة بيست از سوی برخی از علماء شد. برای نمونه: (بيداری امت در اثبات رجعت)، آيت الله سيد محمد مهدی اصفهانی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، تهران، (1331)، (اسلام و رجعت)، عبدالوهاب فريد، تهران، (1318ش) ( در رد اعتقاد به رجعت. اين کتاب گرايش نوگرايي دينی را دنبال می کند). (بيان الفرقان جـ 5). (غيبت و رجعت)، حاج شيخ مجتبی قزوينی، مشهد، (1339ش). (اثبات رجعت)، سيد ابوالحسن حسينی قزوينی، (1369 ق) ([[11]](#footnote-11)).

بيشتر اين آثار در فاصلة سال‌های 1315 تا 1323 ش چاپ شده است.

شريعت (و به احتمال برادرش ر.ج323) دو کتاب ديگر با عناوين قانون ازدواج، و قانون ارث در اسلام، دارد([[12]](#footnote-12)). گفتنی است برادر شريعت، با نام شيخ محمد شريعت سنگلجی در دانشگاه فعاليت داشته رساله ای در ميراث، و وصيت، و بيع فضولی در يک مجلد در سال (1333 ش) به عنوان 185 نشرية دانشگاه، به چاپ رسانده است. (وی تا حوالی سال 54 زنده بوده است). مرحوم آيت الله علی اصغر لاری- فرزند سيد عبد الحسين لاری – نقدی با عنوان «رد و انتقاد» بر کتاب (کليد فهم قرآن) نوشته است که همراه با برخی از رسائل ديگر لاری، (مانند حجاب و پرده داری، احتياج بشر به پيغمبر و...) يکجا در سال (1364 ش) در قم افست شده است. محور بحث عمدة علم پيغمبر و امام، و دايرة دانشی است که در قرآن وجود دارد([[13]](#footnote-13)).

مبارزه با شعائر شيعه، تحت عنوان خرافه گرايي، توسط شاعران و روزنامه نگاران رضاخانی نيز دنبال می شد. نمونه آن ها، شاعر اصفهانی محمد مکرم (م 1344ش پس از 84 سال عمر) بود که در دورة رضاخان فعاليت مطبوعاتی شديدی را برضد شعائر مذهبی صورت می داد. ديوان وی مشحون از اشعاری است که او ضمن آن ها به شعائر شيعی حمله کرده است([[14]](#footnote-14)). وحيد دستجردی در شرح حالی که برای وی نوشته او را «قاسم ترياق خرافات» ناميده و از تلاش او در برابر علماي اصفهان به تفصيل ياد کرده است. نبايد انکار کرد که گاه بازار برخی از چيزها شبه شعائر داغ می شد که زمينه را برای اين قبيل حملات فراهم می کرد. (شاید چنین باشد: .. برخی از شعائر شیعه داغ می‌شد که..).

پایان مقالۀ رسول جعفریان.

توضيحات ما:

نقدی بر نوشته آقای جعفريان

آنچه تا اينجا در باره معرفی نويسندۀ کتاب (توحید عبادت)، مصلح کبير آيت الله شريعت سنگلجی نقل کرديم از نوشتۀ آقای حسين فعال عراقی که در کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدين خرمشاهی درج گرديده، و نوشتۀ آقای رسول جعفريان در کتاب (جريان ها و سازمان های مذهبی- سياسی ايران) بود.

اول بايد عرض کنيم که نوشته آقای حسين فعال عراقی از دانشنامه قرآن را ما کامل نقل کرديم و هيچگونه تصرفی در آن لازم ندانستيم.

و اما دربارۀ نوشتۀ آقای رسول جعفريان بايد بگوييم: که ما اولاً متن و حاشيه ايشان را باهم آورديم و ثانياً آنرا کمی خلاصه کرديم. اما چيزی به آن اضافه نکرده ايم. گرچه نقاط فراوانی است که ما بويژه با آقای جعفريان اختلاف نظر داريم اما جهت احترام به ايشان به عنوان يک نويسنده و امانت علمی مطلب ايشان را عیناً فقط با کمی اختصار آورديم، حالا در مورد بعضی از نکاتی که در نوشته ايشان آمده توضيحاتی داريم.

اولا: خدمت آقای عراقی وخرمشاهی اينکه به نظر ما جمله: (که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایشهای نو حنبلی وهابیان بودند و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود). دقيق نيست يا نويسنده محترم شناخت شان در باره سلفيه و حنبلی وهابی دقيق نبوده، و يا اينکه در تفهيم مطلب شان مؤفق نبوده اند، با توجه به گستردگی اطلاعات در عصر ما بخصوص از طريق اینترنت ما از ايشان می خواهيم که در باره شناخت اين سه اصطلاح و رابطة آنها با يکديگر بيشتر تحقيق کنند.

و اما خدمت آقای جعفريان با تشکر از زحماتی که ـ به صرف نظر از اختلاف نظرهای اعتقادی ما با ايشان ـ می کشند، بويژه در زمينه معرفی اين چهره های اصلاحی عرصه دين و معرفت دينی در ايران که متأسفانه در طول زندگی پر فراز و نشيب شان همواره مظلوم بوده اند اميدواريم که ايشان با اين پرکاری و پشتکاری که دارند و با توجه به مطالعات و شناختی که اخيرا در اين زمينه پيدا کرده اند جزو کسانی قرار گيرند که اگر اصلاح طلبی دينی را پيشه نکنند حد اقل کسانی که اين خط اصيل اسلامی را می پيمايند را به دید احترام بنگرند، و مانند بقيه به آنان بر چسب نزنند و تخطئه نکنند، چنانچه ديدگاههای آنانرا محل انتقاد می بينند نقد علمی بکنند و با گفتگوی برادرانه راه را برای وحدت واقعی اسلامی هموار کنند. بويژه اينکه ايشان اخيراً نکات دوازده گانه ای که جهت تحقق وحدت اسلامی مطرح کرده اند نشان می دهد که علاقه جدی به وحدت حقيقی اسلامی دارند، البته ما سرفرصت اين نکات دوازده گانه ايشان را شرح و نقد خواهيم کرد، و دست ايشان و ساير عزيزانی که در اين راستا گام جدی بر می دارند را خواهيم فشرد، تا دشمنان اسلام مأيوس و نا اميد شوند و چشم و دل امت اسلامی با تحقق وحدت واقعی خنک گردد إن شاءالله.

و اما در اینجا با اجازه آقای جعفريان توضيحات مختصری را در بارۀ مواردی از اين نوشتار ايشان که از نظر شما سروران گذشت برای پربار کردن بيشتر مطلب ايشان عرض می کنيم.

اول: اينکه به نوشته آقای جعفريان «پدر و جد آقای شريعت سنگلجی در سلک علماء و فقهاء بودند»، يعنی بر خلاف نظر بعضی ها ایشان از خانواده «ضد دين و دشمن دين با ساير برچسب های معمول» نبودند بلکه دينداری خانواده سنگلجی يک أمر مسلم بوده است، اصلاح طلبی دينی ايشان با توجه به شناخت عميقی آغاز شده که ايشان از کل جامعه بويژه از خانواده علمی خودش داشته است، پس لازم ديده که با نور قرآن که کتاب هدايت است به اصلاح خانواده و جامعة خودش بپردازد.

دوم: اينکه «وی دارای نگرش عقل گرايانه بوده است» اگر عقل گرايي مطلق، رويکرد ايشان بوده به اينصورت که با نصوص قرآن و سنت صحيح (دقت کنيد) برخورد می کرده که در برابر عقل، قرآن و سنت صحيحه را رها می کرده يا حتی مانند معتزله بعضی مسلمات دينی را رد می کرده، که قطعا ما هم با آقای جعفريان همصدا می شويم، و اين عقل گرايي ايشان را نقد جدی می کنيم. اما اگر عقل گرايي ايشان به گونه ای بوده که به نوشته آقای جعفريان: «به گمان خود! با خرافات مبارزه می کرده» يعنی خرافات موجود در جامعه را که مخالف قرآن و سنت صحيحه و سيرت طيبه رسول مکرم و أهل بيت أطهار و صحابه أخيار بوده را با عقل سالم می سنجيده، که به نظر ما آقای جعفريان بايد در اين مورد کنکاش و تحقيق بيشتری بکنند و صرفاً نوشته های (ببخشيد) غير منصفانۀ بعضی ها را تکرار نکنند، بلکه جدی و گسترده تحقيق کنند که مشخص شود، آقای سنگلجی و ساير اين اصلاح طلبان دينی مشکل اصلی شان چه بوده؟ و چرا خود را با جامعه درگير کشمکش می کرده اند؟

سوم: اينکه آقای جعفريان هم متأسفانه (يا به تقليد يا با تحقيق که ما نمی دانيم) به آقای شريعت سنگلجی برچسب [وهابيت] زده اند و می فرمايند: «آنچه را که وی خرافه می خواند، همان چيزهایی است که وهابی ها آن را خرافه می دانند؛ به همين دليل حرکت وی نوعی [وهابی زدگی] جلوه می کرد». آيا فرصت آن نرسيده که بيابيم يافته های علمی و قرآنی ـ سنتی آقای سنگلجی و ساير اصلاح طلبان دينی را بدور از جو حاکم و تأثير رسانه ها و سلطه عرف و عادتها در پرتو عقل سالم و فهم و درک دقيق از قرآن و سنت بسنجيم تا مشخص شود که آيا واقعا اين شخصيتها [وهابی زده] بودند يا اينکه يافته های آنان واقعاً با روح دين بيشتر سازگار است.

چهارم: برفرض اگر آقای سنگلجی و سايرين علت و انگيزة روشنگری و گرايش شان به توحيد و اسلام خالص سفر حج و مطالعه آثار وهابی ها باشد و ثابت شود که اين عقيده آنان با قرآن و سنت صحيح کاملاً سازگار و بلکه از مذهب رايج شيعه به حقيقت نزديک تر است چه اشکالی دارد؟ و باز اگر علت اين روشنگری تأثير پذيری از درس تفسير دانشمند روشنفکری مثل آقای اسدالله خرقانی باشد چه اشکالی دارد؟! مگر غير از اين است که «الحکمة ضالة المؤمن حيثما وجدها أخذها» «حکمت و دانش گمشدة مؤمن است هرجا آنرا بيابد می گيرد». مگر غير از اين است که «الحقيقه بنت البحث»؟ حقيقت ثمره بحث و تحقيق است.

پنجم: اينکه: «به هر روی فعاليت تبليغی آزاد وی در دورة رضاخان، از چشم روحانيون سنتی و مخالف با رضاخان از جمله امام خمينی پنهان نبود» اين خود جايگاه مهم و ويژه اين مصلح کبير در جامعه دينی آن زمان را می رساند، که علماء و فعالان مذهبی به شريعت سنگلجی اهميت می دادند و به نقش ايشان در هدايت جامعه واقف بودند، لذا چه در آن زمان و چه امروز اگر کسانی به ايشان برچسب وهابيت می زنند و ايشان را وهابی زده می خوانند بی مورد نيست، زيرا اين قبيل شخصيتها چه در حيات وچه بعد از ممات به راحتی می توانند برای خودشان در جامعه جا باز کنند و پيام خودشان را به گوش مردم برسانند.

ششم: «کسانی که در محفل او حاضر می شدند، بيشتر تحصيل کرده های جديد بودند که علاقه به شنيدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دين داشتند». اينکه شصت و چند سال پيش تحصيل کرده های جديد در محفل ايشان حاضر می شدند، باز جايگاه علمی و وفور دانش و بينش ايشان را می رساند آنهم در آن عصری که تحصيل کرده های جديد و به اصطلاح فرنگ زده هایی که دين و همه مظاهر دينی را علامت تحجر و عقب افتادگی می دانستند، به محفل يک روحانی معمم حاضر شوند دال بر اين است که، اين روحانی با منطق و برهان قرآنی آنانرا مجاب می کرده و تحصيلات و شعارهای فرنگی آنانرا تحت الشعاع قرار می داده است.

هفتم: اينکه فرموده ايد: «علاقه تحصيل کرده ها به ايشان به دليل نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دين بوده است» جای دقت و تأمل دارد. اگر منظور شما از مظاهر مذهبی خرافات رايج در جامعه است که قطعا آنها مظاهر مذهبی نيستند بلکه خرافات و بدعات مذهبی هستند، اما اگر ايشان واقعا مظاهر دينی را نقد می کرده ظاهر حال و نوشته های ايشان اين أمر را رد می کند.

و اما غربی کردن دين، مقوله ای جدا از نقد مظاهر مذهبی است، اگر مقصود تغيير در اصول اعتقادی است که تصور نمی کنم شما هم چنين باوری داشته باشيد که شريعت يا ديگر اصلاح طلبان دينی چنين هدفی دنبال می کرده اند، اما اگر مقصود اين است که ايشان بنابر ديدگاه خاص و روش دعوتی که داشته به تعبير ديگر شما «عقل گرا» بوده و تلاش می کرده برای هر حکم دينی حکمت و فلسفه ای بيابد و دين را به فهم روشنفکران و تحصيل کرده های عصر خودش نزديکتر کند که اين غربی کردن دين بعد از ايشان بوسيله خيلی های ديگر هم انجام شده، و تا کنون هم ادامه دارد، حتی با عرض پوزش ـ بازهم به تعبيری که خود شما نقل کرده ايدـ بر سرخرافاتی که در هيچ قاموس ديني نمی گنجد و ضد دين بودن و ضد عقل و فطرت بودن آن هم از روز، روشنتر است «عمامه دين» گذاشته می شود و در عين حال با تأويل و توجيه های عجيب و غريب و (به تعبير مرحوم آيت الله سيد أبوالفضل برقعی) «لا يتچسپک» سعی در مدرن و مترقی نشان دادن اينگونه خرافات می شود!

هشتم: فرموده ايد: «گرايش کلی اين قبيل افراد تکيه به قرآن بود» اگر برای بعضی مدعيان علم و معرفت که در تمام عمر حتی يکبار هم قرآن را کامل خواندن دشوار می نمايد و عجيب تر اينکه به اعتراف بعضی مراجع، ممکن است شخصی بدون اينکه به قرآن مراجعه کند به سمت مقدس مرجعيت برسد! و آيت الله العظمی شود! اگر برای اين قبيل شخصيتها اين موضوع قابل درک و فهم نباشد برای جنابعالی به عنوان يک محقق و پژوهشگری که با تاريخ سروکار داريد و با زندگی خيلی از شخصيتها آشنا هم هستيد بايد اين حقيقت کاملا روشن و مبرهن باشد که، تکيه به قرآن عزت و افتخاری است که نصيب هر کس نمی شود، البته اگر اشکال مورد نظر شما این باشد که اينگونه افراد به حديث توجهی ندارند، اين موضوع را می توان چنين توضيح داد:

الف: همچنانکه قرآن وحی الهی است سنت و پيامبر نیز وحی است زيرا خداوند متعال می فرمايد: ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ (النجم: ٣ - ٤). «(پيامبر) از پيش خود سخن نمی گويد، نيست آنچه می گويد مگر وحی که به او فرستاده می شود». ودر جای دیگری می فرمايد: ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯨ ﭼ (البقرة: ١٥١). «(و مسئوليت پيامبر اين است که) به شما کتاب (قرآن) وحکمت (سنت) مي آموزد». پس حديث پيامبر مثل قرآن وحی الهی است، و طبعا بسياری از امور دين بدون حديث قابل فهم نيست مانند، اوقات نماز و مقادير زکات و غيره.

ب: شرط عمل به حديث پيامبر اين است که با سند صحيح ثابت شود و متن آن مخالف قرآن وعقل سالم نباشد.

ج: جز پیامبران ‡ هيچکس ديگر معصوم نيست بنابر اين سنت هيچ کس ديگر جز سنت پيامبر مطلقاً حجت نيست، با میزان قرآن و سنت سنجیده می شود اگر موافق بود که خوب و إلا رد می شود.

د: متأسفانه علت و انگيزه اصلی که بسياری از روشنفکران جامعه ما اعم از حوزه و دانشگاه را با مقوله، حديث و روايت دچار مشکل کرده خرافات و موهوماتی است که به نام دين و اسلام و تعاليم پيامبر و أئمه معصومين به خورد مردم داده شده و شايد جنابعالي بيش از خيلی ها از اينگونه احاديث و روايات آگاه باشيد.

ﻫ: پس باچنين وضعيتی اگر مثلا دکتر صادق تقوی که قطعاً به اين خط نزديک بوده در جامعه تشيع بوجود بيايد جای تعجب نيست، البته اينکه آيا شريعت سنگلجی چنين خط مشی داشته يا خير؟ نياز به تحقيق بيشتر دارد، حتی کسانی مانند دکتر تقوی مقصودشان رد کل احاديث و روايات نبوده بلکه احاديث و رواياتی را رد می کرده اند که با قرآن و سنت پيامبر و زندگی أهل بيت أطهار و صحابه أخيار سازگار نبوده است. بنده شخصا به اين قبيل افراد فراوان نشسته ام و به اين نتيجه رسيده ام که هيچ مسلمانی با حقيقت مخالف نيست اما تصور غلطی که او از حقيقت گرفته بايد در آئينه ذهنش اصلاح شود.

نهم: وفرموده ايد: «شریعت سنگلجی مرتب محفل درس تفسير داشت» زهی سعادت، محفل خرافات که نداشته، محفل کلام خدا داشته، و پيام پروردگارش را برای بندگان او شرح و تفسير می کرده که بدانند در اين دستور زندگی که ضامن رستگاری دنيا و آخرت شان است چه نوشته، چه نعمتی از اين بزرگتر؟ البته اين کار شريعت سنگلجی شصت سال پيش عيب و گناه بود، ولی حداقل طی سه چهار دهه اخير خيلی ها همين قرآن کريم و محافل درس قرآن را وسيله ترويج خرافات قرار دادند، بويژه موضوع کتاب (جريان های شما) که موضوعش همين مقطع از تاریخ است، شما بخوبی می دانيد که بسياری از کسانی که در آستانه و بعد از انقلاب در جامعه درخشيدند بهانه همين درس و محافل قرآن بود البته اين اعتراف شما هم در اين کتابتان ثبت است که بر خلاف ادعای بعضی ها آيت الله طالقانی از اسدالله خرقانی و سنگلجی متأثر بوده است، پس اين خود دليل روشن است که محافل درس تفسير خرقانی و سنگلجی و شعار تبريزی و بقيه نقش غير قابل انکاری در بيداری و اصلاح نسبی جامعه داشته اند، و حتی امروز می بينيم که محافل انس با قرآن به صورت يک مد در آمده و در هر اداره و ارگان و محله و شهرستانی محفل انس با قرآن برگذار می شود البته اين جای شکر دارد، اما بايد اعتراف کنيم که آن محافل درس تفسير و قرآن، زمينه ساز محافل امروز انس با قرآن بوده است، پس از آن تلاشها و مجاهدتها نه به عنوان تهمت و طعن بلکه به عنوان افتخار بايد ياد کرد، و کاش در بين صدها و هزارها هم وطنی که هرسال در نتيجه زحمات شان مورد تجليل قرار می گيرند، و به آنان مدال اهداء می گردد، کاش به پاس خدمات ارزنده تر از سيم و زر سنگلجی ها و خرقانی ها و برقعی ها و قلمداران ها و غيره امروز مدال افتخار اهداء می شد، که در برابر بي دينی آن روزگار همچون کوه ايستادند و از جوهر دين و از قرآن و توحيد و اسلام خالص دفاع کردند. کاش.

دهم: فرموده ايد: «يکی از بحث هاي مورد علاقة اين قبيل اشخاص، بحث از توحيد و شرک بود». من باور نمی کنم که اينگونه تعبيرات ناشی از روح محققانه آقای جعفريان باشد، البته اگر ايشان به عنوان يک مؤرخ صرفاً نقل قول کرده باشد و نقش ايشان نقش يک مجری باشد بعيد نيست چون مجری ديدگاههای مختلف مردم را به عنوان يک شخص ثالث و بی طرف مطرح می کند و هدفش زمينه سازی برای مطرح شدن ديدگاهها مختلف است، اگر چنین باشد قابل قبول است، اما اگر مقصود طعن وارد کردن و اتهام باشد بايد آقای جعفريان در نوشتن کلماتشان دقت بیشتری داشته باشند، بحث توحيد و شرک، نه تنها مورد علاقة اين قبيل اشخاص که مورد علاقه ذات يکتا و متعال و خداوند أحد و صمد و مورد علاقة تمام پيامبران الهی ‡ و مورد علاقة قرآن کريم و مورد علاقه تمام آن امامان و علمايي است که هم مذهبان آقای جعفريان و طبعا خود ايشان افتخار پيروی از آنان را دارند، پس علاقه به مطرح کردن توحيد و بيان خطر شرک کاری است که عمر تمام پيامبران ‡ برای همين مقصد صرف شده ورسول گرامی مان در تمام مدت بيست و سه سال بعثت شان بويژه دوران مکی همين يک درس را بيان و تکرار می کردند، و معنی لا إله إلا الله هم عينا همين است. اثبات توحيد و نفی شرک، با توجه به اين قبيل تعبيرات «تکيه به قرآن»، «درس تفسير قرآن»، «بحث توحيد و شرک» و تکرار «برچسپ وهابيت» آيا می توان اين سوء ظن را دربارۀ آقای جعفريان وارد دانست که ايشان هم مانند بعضی ها حتی موضوع تاريخ را نيز بستری برای تبليغات و نشر عقايد خود قرار داده اند؟! اگر چنين باشد پس آيا طرح دوازده ماده ای ايشان مبنی بر وحدت بين امت اسلامی می تواند ناشی از صداقت و جديت ایشان در زمینۀ تحقق وحدت باشد؟! خدا کند اين سوء ظن درست نباشد.

یازدهم: «پس از غلبه وهابی ها و رواج تبليغات آنان بر ضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زيارت قبور، به تدريج به اين سوی نيز سرايت کرده و مشکل شده بود» آقای جعفريان به عنوان يک مؤرخ پرکار و کوشا از تاريخچه وهابيت ناواقف نيستند و خوب می دانند که غالباً تهمت های ناروايي که به وهابيت نسبت داده می شود در اصل به جنبش عبدالوهاب بن رستم در قرن دوم بر می گردد. «دشمنان برای مبارزه با دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب از نام فرقه‌ای از خوارج اباضیه در شمال آفریقا استفاده کردند. این فرقه در قرن دوم هجری به نام وهابیت منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم خارجی اباضی به وجود آمد. همچنین آنان فتاوای علمای مغرب و اندلس معاصر با آن فرقه یا علمای بعد از آنان [درباره گمراه بودن این فرقه] را مغتنم شمردند»([[15]](#footnote-15)).

صرفا بخش مبارزه با بناهای روی قبور ظاهرا به محمد ابن عبدالوهاب نجدی «مصلح قرن دوازدهم» نسبت داده می شود که اين هم علاوه از خود رسول مکرم از امامان أهل بيت «که آقای جعفريان اگر شيعه امامی باشند مانند ساير شيعيان امامی به عصمت آنان عقيده دارند»، مفصل نقل شده که ما نمونه ای از آنرا در اينجا می آوریم تا خوانندگان عزيز ما قضاوت کنند که مشکل در کجاست:

حديث اول: از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است كه فرمودند: (لاتتخذوا قبري قبلة ولا مسجداً، فإنَّ الله لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد)([[16]](#footnote-16)).

«قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهيد زيرا خداوند يهود را به علت اينكه قبرهاى پيامبرانشان را مسجد قرار دادند لعنت كرد».

حديث دوم: از سماعة ابن مهران روايت است كه گفت: درباره زيارت قبور و ساختن مسجد بر آن، از امام جعفر صادق عليه السلام پرسيدم ايشان فرمود: زيارت قبور اشكالى ندارد، اما در كنار قبر مسجد ساخته نشود([[17]](#footnote-17)).

حديث سوم: از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است كه فرمود: «در ده جا نماز خواندن جايز نيست: گِل، آب، حمام، قبرستان، راه، لانه مورچه، اصطبل شتر، مجراى سيل، شوره زار، برف»([[18]](#footnote-18)).

حديث چهارم: امام صادق عليه السلام مي فرمايد: (كلما جعل على القبر من غير تراب القبر فهو ثقل على الميت) ([[19]](#footnote-19)).

يعني: «هر چيزى كه غير از خاك خود قبر بر روى قبر گذاشته و يا ريخته شود بر مرده سنگينى مي كند».

حديث پنجم: از امام صادق عليه السلام روايت است كه رسول الله فرموده اند: «نهى أنه يُزاد على القبر تراب لم يخرج منه»([[20]](#footnote-20)).

«نهى فرمودند كه جز خاكى كه از خود قبر بيرون آورده شده چیز ديگرى بر آن افزوده شود».

حديث ششم: اميرالمؤمنين علي فرمودند: (من جدد قبراً، أو مثل مثالاً فقد خرج من الإسلام)([[21]](#footnote-21)).

«كسی كه قبری را باز سازی كند يا تمثالی بسازد بدون شک از اسلام خارج شده است».

حديث هفتم: از امام صادق عليه السلام روايت است كه اميرالمؤمنين فرمودند: (بعثني رسول الله إلى المدينة فقال: لا تدع صورة إلاَّ محوتها، ولا قبراً إلاَّ سويته، ولا كلباً إلاَّ قتلته) ([[22]](#footnote-22)).

«رسول خدا مرا به مدينه فرستادند و فرمودند: هیچ عكسى (مجسمه اي) باقی نگذاری مگر اینکه نابودش كني، و هیچ قبري باقی نگذاری مگر اینکه هموارش كني، و هیچ سگی را باقی نگذاری مگر اینکه بكشي».

دوازدهم: پارا گرافی که از مقدمه کتاب توحيد عبادت يا يکتا پرستی يعنی همين کتاب نقل شده قابل تأمل و دقت است که دعوت می کنيم خود آقای جعفريان هم آنرا مجدداً بخوانند و دربارۀ آن دقت کنند که آيا واقعا شريعت سنگلجی و ساير اصلاح طلبان حق داشته اند خون بگيريند يانه؟ که آقای جعفريان علامت تعجب هم جلو اين جمله گذاشته! خون گريستن برای مظلوميت دين کجايش تعجب دارد؟ برای فاجعه ای که در سال 61 هجری يعنی حدود 1370 سال پيش اتفاق افتاده گریستن، و هر سال برايش ماتم و ويلا گرفتن و به سر و سينه کوبيدن و سيل خون براه انداختن عبادت است! و تعجب ندارد، اما گريه برای مظلوميت دين خدا­، که رسول خدا از گريه و غم می خواستند خودشان را هلاک کنند تعجب دارد؟!.

ﭽﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ (الشعراء: ٣).

«تو خود را هلاک می کنی به جهت اینکه ایمان نمی آورند».

و در حديث صحيح آمده است که رسول خدا سينه شان از غم دين و از اينکه مردم از شرک توبه نمی کنند و به توحيد روی نمی آورند همانند ديگی می جوشيد. «وَفِي صَدْرِه ِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمِرْجَلِ، مِنْ الْبُكَاءِ»، آقای جعفريان! اين کلمات شريعت سنگلجی را دو باره بخوانيد: «باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر و آثار ائمه دین ‡ به هیچ وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت فرسنگها دور این و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین اند، بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند» به نظر شما اين کلمات، يک انشای عابراست، يا يک سخن گزاف؟! کاش بنده و آقای جعفريان و ساير مسلمانان به خود می آمديم و می انديشيديم که دينی که رسول الله آورده و عمر خودشان را برای نشر و دفاع از آن صرف کرده اند همين چيزی است که امروز در محوطه سيصد هزار امامزاده (300000 به نقل از شبکۀ جام جم) در ايران مشاهده می شود؟!! يا در محوطه امام رضا و حضرت معصومه و حضرت شاه عبدالعظيم و غيره ؟! آيا امامان معصوم برای همين دين در راه خدا جهاد کردند؟! آيا دينی که خدا فرستاده و جبريل آورده و محمد مصطفی تبليغ کرده و أهل بيت أطهار و صحابۀ أخيار برای نشر آن جان فشانی کرده اند همين دينی است که امروز مشاهده می کنيم؟! آيا قرآن مجيد که ما محافل انس با قرآن برگذار می کنيم و حتی مفاهيم! آنرا هم دسته جمعی می خوانيم و مسابقه می دهيم و جايزه می گيريم! همين دين را تبليغ می کند؟! يا اينکه به قول اقبال لاهوری شاعر فارسی گوی مشرق زمين این، دين صوفی و ملا و روضه خوان است که خدا و جبريل و مصطفی از تأويل و تفسيرشان در شگفت و حيرتند؟!

ز من بر صوفی و ملا سلامی که پيغام خدا گفتند ما را

ولی تأويل شان درحيرت انداخت خدا و جبريل و مصطفی را

سیزدهم: فرموده ايد: «ادعای اين قبيل افراد آن بود که با حفظ تشيع می بايد اين قبيل خرافات را از دين و مذهب زدود زيرا ريشه در تشيع ندارد» بازهم با طرح اين مطلب به اين سبک آيا می خواهيد به خواننده تلقين کنيد که خرافات در دين و مذهب تشيع ريشه دارد؟! اولاً حفظ تشيع اصطلاحی را از کجا استنباط کرديد که اين قبيل افراد عقيده دارند تشيع اصطلاحی حفظ شود؟ از نوشته های کداميک از اين اصلاح طلبان دينی چنين برداشت می شود که می خواهند تشيع اصطلاحی را حفظ کنند؟ اساس تشيع جعفری دوازده امامی کنونی عقيدۀ امامت منصوص و عصمت و بداء و رجعت و انتظار و تقيه و صيغه و خمس وغيره است، آيا اين قبيل افراد سنگلجی و خرقانی و برقعی و خالصی و قلمداران و بقيه در کجا نوشته اند که می خواهند اين عقايد را حفظ کنند؟ آيا با افکار و انديشه هایی که خود شما نقل کرديد و از آنها به عنوان طعنه و تهمت استفاده کرديد و عليه آنها جوسازی نموديد (مانند تکيه به قرآن، و محفل درس تفسير قرآن، و بحث از توحيد و شرک و غيره) تصور می کنيد بازهم اينها می خواسته اند تشيع را حفظ کنند؟!! البته اگر منظورتان از تشيع محبت أهل بيت عليهم السلام است، بله قطعا چنين است اين تشيع بايد حفظ شود و هر مسلمان به محبت أهل بيت افتخار می کند.

چهاردهم: از کتابچه «محو الموهوم» ايشان ياد کرده ايد که «در همين ارتباط بايد مورد بررسی قرار گيرد»، از اينکه آثار ايشان را تتبع و بررسی و معرفی می کنيد جای تشکر دارد، لذا فرق شما با بعضی هايي که تا ديروز حتی وجود اين شخصيتها را انکار می کردند همين است که به عنوان يک پژوهشگر در عرصه تاريخ ظاهراً حقايق را نمی پوشانيد، اينکه عقايد خود را تبليغ کنيد طبيعی است! بهر حال مطلبی که از زبان حسين قلی مستعان در مقدمة اين رساله نقل کرده ايد دوباره بخوانيد، به صرف نظر از تندی کلامی که محسوس می شود آيا اينطور نيست؟ کتاب خرقانی هم که ده برابر کتابچه شريعت است در همين موضوع است.

پانزدهم: فرموده ايد: «سيد اسدالله خرقانی نيز کمابيش گرايشهای روشنفکری وهابی گرانه در دين شناسی داشته است». به تعبير خود شما وقتی دکتر علی شريعتی و حتی امام خمينی، بر چسپ وهابيت بخورند! پس سيد اسدالله خرقانی کيست که به او برچسپ وهابيت نزنند؟!

تعبير «گرايش های روشنفکری وهابی گرايانه» شما در اينجا جالب و قابل تأمل است پس بخواهی نخواهی به اصطلاح و تعبير شما و جامعه مذهبی کنونی وهابيانی که تکيه بر قرآن دارند و کلاس تفسير قرآن برگذار می کنند و مباحث توحيد و شرک را مطرح می کنند و با خرافات و بدعات و موهومات مبارزه می کنند روشنفکرند، ما اجازه می دهيم اين افتخار را بين شمایی که چنين تشخيص دقيقی داريد و بين خود آنها تقسيم شود، و دليل اينکه اين چهره ها روشنفکر بوده و هستند، اين است که فرموده ايد: کتاب (محو الموهوم) سيد اسدالله خرقانی به کوشش آيت الله طالقانی به چاپ رسيده است، شخصيتهايي که بتوانند روی امثال طالقانی و بازرگان و به نقل (يادی از يار) شريعتی و مطهری و آيت الله منتظری تأثير بگذارند، اگر اينها روشنفکر نباشند پس آيا شايسته است که مروجين خرافات خود را روشنفکر بنامند؟

شانزدهم: اثر ديگر شريعت سنگلجی را هم با تشکر معرفی کرده ايد «اسلام و رجعت» که آنهمه سر و صدا به پا کرده و به قول شما امام خمينی هم در کشف الأسرار به آن اشاره دارد.

آنچه در اينجا قابل توجه و تأمل است فتوا يا مفهوم فتوايي است که از آیت الله شيخ عبدالکريم حائری نقل کرده ايد و فرموده ايد: که ايشان از بابت انکار رجعت حاضر به تکفير سنگلجی نشده است! طبعاً از يک مرجع شيعی به وزن عبد الکريم حائری انتظار همين بوده که منکر رجعت را تکفير کنند اما ايشان «رجعت» را که از مشخصه های بارز تشيع است نه از اصول دين می شمارد و نه از اصول مذهب! پس چيزی که «کثرت اخبار» آنرا ثابت کرده چرا يک مرجع شيعی فقط خودش شخصا به آن معتقد است، اما حاضر نيست کسی را که اين امر ثابت شده «با کثرت أخبار» را انکار می کند تکفير نمايد! پس آيا اين اخبار کثيره ای که رجعت را ثابت کرده می تواند کلام معصومين عليهم السلام باشد؟ اگر چنين است پس منکر آن چگونه کافر نمی شود؟! و اگر اين اخبار کثيره بوسيله غلاة و دروغ سازان ضد دين و دشمن ائمه عليهم السلام نقل شده پس ايشان چرا براساس اينگونه اخبار «عقيده رجعت» را پذيرفته اند؟

در ادامه فرموده ايد: «ايشان طرح اين قبيل مباحث را عامل تفرقة کلمة مسلمين و ايجاد يک عداوت مضره بين آن ها می دانست که فايدة ديگری ندارد» اگر جداً چنين باشد خيلی جای خوشبختی و خوشحالی است، که يک مرجع بزرگ شيعه تشخيص دهد که طرح اين قبيل مباحث که حتی از نظر خود علمای تشيع منکر آن، کافر نمی شود جز تفرقه و ايجاد عداوت فايده ديگری ندارد!، پس اين قبيل علماء بايد از وحدت سخن بگويند، و کنفرانس تقريب برگذار کنند! نه کسانی که زير ميز کنفرانس تقريب کتابهای «تفرقه افگن» و موجد «عداوت مضره» پنهان می کنند!! و از اين قبيل کنفرانسها صرفا در جهت تبليغ مذهب تشيع استفاده می کنند!! و از طرح وحدت و تقريب در داخل و خارج کشور صرفاً يک تاکتيک مقطعی! در نظر دارند که در راه رسيدن به استراتيژی ثابت شان که نشر تشيع و ايجاد فتنه و تفرقه و اختلاف در جهان و دقيقا در بين اهل سنت است به آنان کمک کند!.

يک پرسش: با توجه به موضع دقيق و حکيمانه و واقع گرايانه آيت الله حائری آيا می توان احتمال داد که ايشان در باره ساير عقايدی که از مشخصه های تشيع شناخته می شود مانند: امامت منصوص و عصمت و بدأ و خمس و تقيه و صيغه و غيره نيز همين عقيده را داشته اند؟ آيا علت اين عقيده آقای حائری می تواند تشخص شريعت سنگلجی و قوت استدلال ايشان به عنوان يک روحانی روشنفکر بوده باشد؟ که آقای حائری تشخيص داده باشند، که دلائل مطرح شده در کتاب «اسلام و رجعت» سنگلجی را نمی توان نقد علمی کرد، و لذا به عنوان يک روحانی آگاه در برابر استدلال شريعت سنگلجی تسليم شده باشند؟ و آيا اين احتمال وارد است که اگر ساير روحانيون تشیع دلائل طرف مقابل را با دقت و تأمل و روحيه حق طلبی و انگيزه رسيدن به حق بخوانند به همين نتيجه ای خواهند رسيد که آقای حائری رسيده است؟ از يک مسلمان حق جو که همیشه در تلاش حقیقت است جدا انتطاری بيش از اين نمی رود. خدايا به همه مان توفيق شنيدن همه سخنان و انتخاب بهترين آنرا عنايت بفرما.

ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﯙ ﭼ (الزمر: ١٧ – ١٨).

«مژده بده بندگان مرا، کسانی که همۀ سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند».

هفدهم: اينکه فرموده ايد: «آيت الله علی اصغرلاری برکتاب (کليد فهم قرآن) سنگلجی نقدی (با عنوان رد و انتقاد) نوشته است». کار به جايي کرده، زيرا نقد سازنده زمينه ساز بحث و گفتگوی سالمی خواهد بود که در پرتو آن راه رسيدن به يک وحدت حقيقی امکان پذير خواهد شد. در هر جامعه با فرهنگ و متمدن، نقادی و روحيه نقد پذيری علامت بارز رشد و بلوغ فکری و فرهنگی (و طبعا سياسی که ما در اينجا به آن کاری نداريم) را می رساند، اينکه شما به حريف و رقيب و طرف مقابل خود فرصت گفتن و نوشتن بدهيد و گفته و نوشته او را با روحی سرشار از آزادگی و نشاط و انگيزه حق طلبی بخوانيد اين يک پيروزی بزرگ برای آزادی است، اما برعکس در برخورد با رقيب از استبداد کار گرفتن و دادگاهای تفتيش عقايد برپا کردن و رقيب را به چنگ آزار و شکنجه و زندان و ترور و اعدام سپردن دليل بر ضعف مکتب و مذهبی است که او از آن پيروی می کند، آقای جعفريان به عنوان يک روحانی پژوهشگر درک می کنند که چه عرض می کنم، لذا اگر روزی در همين نمايشگاه کتاب تهران که (ديروز مقاله ايشان در باره آن منتشر شد) ما شاهد عرضه نقد های متبادلی باشيم مطمئن باشيد که به شاهراه وحدت حقيقی وارد شده ايم، اما اگر همين آش و همين کاسه باشد نه مجمع تقريب مذاهب اسلامی و حجت الإسلام آقای تسخيری و کابينه شان کاری از پيش خواهند برد، و نه طرح دوازده ماده ای شما مرهم مسکنی ثابت خواهد شد. پس بياييم مثبت بينديشيم و با خوشبينی و اميدواری پرده های يأس و نا اميدی و بدبينی را پاره کنيم و منتظر باشيم که مثلا همين کتاب «توحيد عبادت» شريعت سنگلجی با مقدمه نه چندان کوتاه ما که نقد يک مطلب کوتاه آقای جعفريان را نیز به همراه دارد، از سوی يک ناشر باهمت و با همکاری و سعۀ صدر آقای جعفريان در تهران به چاپ رسد، بنده همينجا اعلان می کنم به شرط امانت علمی خواهان هيچگونه حقوق مادی نيستم و هرکس بخواهد چاپ کند از طرف من آزاد است. فهل من مجيب؟

در اينجا رسيديم به پايان مطلب آقای رسول جعفريان پيرامون زندگی نامه مصلح کبير شريعت سنگلجی، يک مطلب کلی هم در اينجا بايد عرض کنم و آن اينکه همسویی ما با اصلاح طلبان دينی به معنی اين نيست که هر آنچه آنان در قالب اصلاح دينی و عقايد خودشان مطرح کردند الزاماً ما به آن معتقد باشيم، نقاط اختلافی زيادی بين ما به عنوان جامعه اهل سنت و بين مجموعۀ اصلاح طلبان دینی وجود دارد که خيلی طبيعی هم هست، خوش بختانه وجوه مشترکی بين اهل سنت و مجموعة اصلاح طلبان وجود دارد که تصور می کنيم بارزترين آن روحية حق طلبی، اتکاء به قرآن، تمسک به توحيد، پرهيز از شرک، تمسک به سنت و پرهيز از بدعت را می توان نام برد. که چند مورد آنرا آقای جعفريان به عنوان تهمت به اصلاح طلبان دينی مطرح کرده اند!.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وأصحابه ومن دعا بدعوته إلی یوم الدین.

1. - به نقل از تفسير انوارالقرآن از استاد عبدالرؤف مخلص چاپ اول انتشارات شیخ الإسلام جام. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سنن الترمذي - (ج 9 / ص 12) 2396 و مسند احمد و نسايي و ابن حبان. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحيح بخاري - (ج 8 / ص 399) حديث شماره2313. [↑](#footnote-ref-3)
4. - البقره: 135- النساء: 36- 116- آل عمران: 64- الأنعام: 22-64- 79- 88- 151- الأعراف: 33- يونس: 28- 105- يوسف: 38- 108- الرعد: 36 – النحل: 123- الکهف: 38- 110-الحج: 26- النمل: 86- العنکبوت: 8- لقمان: 15- غافر: 42- الجن: 72. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سنن الترمذي (ج 9 ص 296) شماره حديث: 2606. [↑](#footnote-ref-5)
6. - به نقل از كتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» به کوشش بهاء الدين خرمشاهي انتشارات: دوستان 1377هـ ش چاپ اول. [↑](#footnote-ref-6)
7. - منابع زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران ج4/ 69-70، تفسیر و تفاسیر جدید ص 36، مفسران شیعه ص 189-190، مؤلفین کتب چاپی ج2/ 560. [↑](#footnote-ref-7)
8. - به نقل از کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی – سیاسی ایران، از رسول جعفریان. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بنگريد: مقدمۀ محوالموهوم ص 3-7. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بنگريد: علما ورژيم رضاشاه، ص 257 به نقل از مجله همايون (بدون ياد از شماره و سال؛ و بنگريد: خاطرات آقای بدلا در: هفتاد سال، ص205-206)!. [↑](#footnote-ref-10)
11. - بنگريد: الذريعة إلی تصانيف الشيعة، آقا بزرگ طهرانی، ج5، ص290؛ ج8، ص50،250؛ ج11، ص9، 75، 112،310 ، ج12، ص210، ج18، ص32، 305، ج24، ص68. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بنگريد: الذريعة، ج 17 ص 19، 22. [↑](#footnote-ref-12)
13. - محو الموهوم و صحو المعلوم، ص3 - 19-21. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بنگريد: ديوان مکرم اصفهانی، (اصفهان، بی تاریخ). [↑](#footnote-ref-14)
15. - تصحيح يك اشتباه تاريخى درباره وهابيت، نوشته دكتر محمد سعد الشويعر ترجمه اسحاق دبيرى. [↑](#footnote-ref-15)
16. - من لا يحضره الفقيه 1/ 128، وسائل الشيعة 2/ 887. [↑](#footnote-ref-16)
17. - فروع الكافي 3/ 228، من لا يحضره الفقه 821، وسائل الشيعة 2/ 887. [↑](#footnote-ref-17)
18. - فروع الكافي 3/ 390، من لا يحضره الفقيه 1/171. [↑](#footnote-ref-18)
19. - من لا يحضره الفقيه 1/ 135. [↑](#footnote-ref-19)
20. - فروع الكافي 3/202، وسائل الشيعة 2/864. [↑](#footnote-ref-20)
21. - من لا يحضره الفقيه 1/ 135، وسائل الشيعة 2/ 868. [↑](#footnote-ref-21)
22. - وسائل الشيعة 2/ 869 و 3/ 62. [↑](#footnote-ref-22)